

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۴ جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۶۸

قصائد

– ۶۴ –

سورختان^۱ شهزاده کامران

فرخنده باد! سور فرح بخش ختان	بر ذات شهزاده جم قدر کامران
تابنده اختر فلک اوج سلطنت	رخشنده گوهر صدف بحر کُن فکان
نوباوه ریاض بزرگی و خسروی	سرمایه جلال بزرگان و سروران
مهر سپهر قدر سپهر ستاره خیل	بحر سحاب دست و سحاب گهر فشان
شهزاده کامران، که ز بخت بلند او	همواره ارتفاع کند کسب، آسمان
رخشان ستاره فلک خسروی، که هست	خورشید را به خدمت او، سر بر آستان

^۱ "ختان": کلمه عربی و در معنای "ختنه" است، که نیز کلمه عربی ست؛ و "سور" در معنای "محفل سرور". پس "سورختان" جشنی ست، که امروز "ختنه سوری" (در افغانستان) و یا "ختنه سوران" (در ایران) نامیده می شود. در قسمت ترکیب این لغت باید گفت: کلمه "سور" ریشه پهلوی دارد و در معنای "مهمانی" و "جشن" و "مجلس سرور" است. وقتی با "ختان" عربی پیوند اضافی پیدا کرد، از آن "سور ختان" پیدا گردید، که بعد کسره اضافه آن حذف شده به هیئت "سورختان" درآمد. چنین ترکیبات در زبان دری بسیار است، مثلاً کلمه "صاحبخانه" که در اصل "صاحب خانه" بوده و یا "پلخمری" که "پل خمری" بوده و یا "سرایخواجه" که اصلاً "سرای خواجه" بوده اند.

تابنده شمع محفل دولت، که نور مهر
ای ساغر نوال ترا بحر، جرعه کش
ارکان چارگونه به امر تو یکجهت
چون مشت کاه بر گذر باد صرصر است
در آرزوی مرتبه قبه و طناب
جشن مبارک تو که سرخیل عیشه است
سوری ست بس عظیم و سروری ست بس عمیم
دلها همه شگفته شادی ست زین نشاط
از شرم مطربان شده ریزان به بزم چرخ
در طی طوی مشتری از بارگاه چرخ
چرخ چهارمین، لگن آفتاب شمع
آرایش نشاط به حدی، که عاجز است
نعمت چگونه عام نباشد درو که هست
چندان، که آفتاب جهانتاب صبح و شام
بادا ترا عطیه عمری، که بر سپهر
دائم بساط عزّ و جلال تو، منبسط

باشد به پیش افسر او تیره، چون دخان
ای مجلس جلال ترا، چرخ پاسبان
افلاک هفتگانه به وصف تو یکزبان
پیش کف جواد تو محصول بحر و کان
بر خیمه جلال تو خورشید و کهکشان
از غم نه نام مانده در آفاق، نه نشان
از رای پیر حاصل و از دولت جوان
چون غنچه‌ها ز باد بهاری به گلستان
ناهید را به جای عرق مغز استخوان
هرجا به جای سفره بگسترده طیلان
صحن زمردین، فلک روزگار خوان
هنگام وصف کردن ازان، کلک مدحخوان
مهمان تمام عالم و شهزاده، میزبان
از مشرق آشکار به مغرب شود نهان
کسب بقا کنند، ز هیلاجش^۲ اختران
چون فکر بیکرانه و چون وهم بیکران

این سور جانفزا، که بود مایه سرور

فرخنده و مبارک و خوش باد بر جهان

^۲ ب. ایلاجش = فروبردن (مهتم دیوان)
مگر در شرح این لغت باید گفت، که اصل لغت "هیلاج" است، که با "ش" به حیث ضمیر متصل اضافی (صیغه مفرد غائب) پیوست شده است و "هیلاج" در معنای "شگون" و "طالع" باشد. تنها همین تعبیر، مفهوم درست مصراع را تأمین کرده می تواند، (مصحح پورنال)